

زنان ناسیونالیسم و اسلام در گفتمان سیاسی معاصر در ایران

نویسنده: ناهید یگانه
ترجمه: فریبا اعظمی

بخش اول

برخوردار بود (بیات- فیلیپ، ۱۹۷۸). نقش روحانیون در ایجاد اتحاد، به دلیل پایگاه نهادی آنها در جامعه ایران مهم بود. از قرن شانزدهم تشیع شاخه غالب اسلام بوده و اگرچه این آیین، دولتی نیز بود، اما از نظر تاریخی، استقلال خود را حفظ کرده بود. در نتیجه روحانیت شیعه از پیروان مستقلی در میان مردم برخوردار می شوند. (مومن، ۱۹۸۵).

جنبش مشروطه خواهی منجر به انقلاب مشروطیت در سالهای ۱۱-۱۹۰۶ و ایجاد سلطنت مشروطه شد. این (سلطنت مشروطه) چشم اندازی از ایران به عنوان یک جامعه مدرن که توانایی به چالش کشیدن نفوذ و دستکاری غرب را دارد، ایجاد کرد. بعلاوه، این جنبش فرصتی منحصر به فرد برای کسب تجربه سیاسی به ویژه از طریق جنبش ظهور زنان که توسط مشروطه خواهان نیز پشتیبانی می شد، فراهم کرد. (بامداد، ۱۹۷۷)

رهایی زنان از بند، به عنوان عنصری مهم در استراتژی نوسازی ایران از طریق اصلاحات سیاسی و اجتماعی تلقی می شد. علیرغم درجات مختلف مخالفت روحانیون با رهایی زنان و عدم توافق واقعی در مورد ماهیت دقیق و میزان این اصلاحات، جنبش مشروطه پیوند مفهومی بین استقلال ملی و پیشرفت از یک سو و رهایی زنان از طرف دیگر را بیان کرد.

در طول قرن بیستم، ناسیونالیسم زمینه ای را فراهم آورد که در آن موقعیت زنان به عنوان یک مسئله مهم اجتماعی دیده می شد. گفتمان های سیاسی ایرانی، چه سکولار و چه اسلامی، از آن زمان زنان را به دلیل نقش آنها به عنوان تولیدکننده های بیولوژیکی، مربیان کودکان، انتقال دهنده های فرهنگ و شرکت کنندگان در زندگی ملی، به عنوان اصلی در آینده ملت قلمداد می کنند. هر سه دولتی که از زمان انحلال سلسله قاجار در سال ۱۹۲۵ در ایران قدرت را به دست گرفتند، یعنی دولت های رضا شاه پهلوی، محمدرضا شاه پهلوی و جمهوری اسلامی، موقعیت اجتماعی و خانوادگی زنان را به جایگاه ملت پیوند می دهند و سیاست های جنسیتی را در قلب برنامه های خود برای توسعه ملی و استقلال قرار دادند.

این مقاله با هدف بررسی مختصر پیوندهای تاریخی ناسیونالیسم ایرانی و اسلام و پیامدهای این تاریخ در گفتمان های معاصر درباره زنان و خانواده می باشد. با بررسی سیر تحول پیچیده تاریخ سیاسی ایران در این قرن و روش های به همان اندازه پیچیده ای که در آنها حقوق و فرصت های زنان شکل گرفته است، هرگونه تصور از مکانهای گفتمانی کنونی زنان که اثر واحدی از اسلام را نشان دهد، رد می شود. در این مقاله بحث خواهد شد که تاریخ ناسیونالیسم در ایران از اهمیت و تأثیرات متناقضی برای زنان برخوردار بوده است.

زنان، ملی گرایی و اسلام در ایران قرن بیستم

تحولات قرن بیستم در وضعیت و موقعیت زنان ایرانی با تغییر رابطه ایران با غرب ارتباط تنگاتنگی داشته است. در قرن نوزدهم، نفوذ سرزمینی روسیه در ایران منجر به الحاق چندین استان شمالی شد. امتیازات تجاری و سیاسی حاصل شده توسط روسها، به رقابت با انگلیس بر سر تجارت و سرزمین دامن زد و در طول قرن نوزدهم و بیستم انگلیس نیز موفق به امضای معاهدات سیاسی و تجاری سوئمنند با حاکمان سلسله قاجار در ایران شد. (۱۷۷۹-۱۹۲۵) برتری نظامی و سیاسی روسیه و انگلیس و تسلیم دولت در برابر این قدرتهای خارجی، دلیل قابل توجهی برای نگرانی در بین بخشهای مختلف جامعه ایران بود. (کدی، ۱۹۸۱) حاکمان متوالی قاجار، با آرامش و ضعف به حمله متجاوز غربی پاسخ دادند و ناتوانی آنها در محافظت از منافع ایران منجر به گسترش جنبشی مخالف، علیه دولت شد. این جنبش، اهداف گوناگون خود را مبتنی بر درخواست قانون اساسی در ایران بیان کرد تا بی کفایتی و افراط و تفریط پادشاهان قاجار را محدود کند و حکومت پارلمانی و دموکراسی را به وجود آورد (آبراهامیان، ۱۹۸۲).

جنبش مشروطه خواهی اتحادی از گروههای تأثیرگذار شهری از جمله روحانیت شیعه، جامعه بازرگانی و روشنفکران سکولار بود. این جنبش، همچنین از حمایت زنان و مردان مشهور و محبوب

یک حزب محبوب لیبرال ملی گرایانه بود و از اهداف ملی شدن نفت حمایت می کرد، حاکمیت ضد قانون اساسی شاه تثبیت شد و دولت های انگلیس و آمریکا همچنان از سیاست های نوسازی دولت وی بهره مند شدند (کدی، ۱۹۸۱).

طی دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ جنبش زنان فعالیت مستقل خود را از سر گرفت. اما پس از آن، مجدداً این جنبش را به عضویت خودشان در آوردند. نوسازی وضعیت حقوقی زنان نیز از سر گرفته شد (ساناساریان، ۱۹۸۲). هرچند تغییراتی که اتفاق افتاد، به همان اندازه که توسط عزم خود زنان انجام می گرفت، به همان اندازه هم توسط سیاست های دولت تقویت می شد. مبارزات برای رای گیری سرانجام در سال ۱۹۶۳ به ثمر نشست، زمانی که برای اولین بار زنان به طور کامل از حق رای دادن برخوردار شدند. سیاست های دولت در زمینه آموزش و اشتغال موقعیت نسبی زنان را بهبود بخشید اما تأثیر چندانی در توازن قدرت بین زنان و مردان نداشت. از یک طرف، نسبت کلی ورود زنان به تحصیل و اشتغال افزایش یافت: در سال ۱۹۷۶ میزان باسوادی ۷/۳۵ درصد بود و ۳/۱۱ درصد زنان شهری وارد نیروی کار شده بودند. (بک و کدی، ۱۹۷۸) در دهه هفتاد، زنان در تمام مقاطع تحصیلی شرکت کرده بودند و در بیشتر مشاغل شرکت می کردند، البته اغلب فقط به تعداد محدود. از طرف دیگر، الگوی نابرابری ادامه داشت.

در طول قرن بیستم،

ناسیونالیسم زمینه ای را فراهم

آورد که در آن موقعیت زنان به عنوان یک مسئله مهم اجتماعی دیده می شد. گفتمان های سیاسی ایرانی، چه سکولار و چه اسلامی، از آن زمان زنان را به دلیل نقش آنها به عنوان تولیدکننده های بیولوژیکی، مربیان کودکان، انتقال دهنده های فرهنگ و شرکت کنندگان در زندگی ملی، به عنوان اصلی در آینده ملت قلمداد می کنند. هر سه دولتی که از زمان انحلال سلسله قاجار در سال ۱۹۲۵ در ایران قدرت را به دست گرفتند، یعنی دولت های رضا شاه پهلوی، محمدرضا شاه پهلوی و جمهوری اسلامی، موقعیت اجتماعی و خانوادگی زنان را به جایگاه ملت پیوند می دهند و سیاست های جنسیتی را در قلب برنامه های خود برای توسعه ملی و استقلال قرار دادند.

باسوادی زنان در مقایسه با نرخ مردان ۷۴/۷ درصد در سال ۱۹۷۶، و نرخ پایین فعالیت اقتصادی آنها با میزان مشارکت تقریباً ۹۰ درصدی مردان در تضاد است. فرصتهای زنان برای ورود به آموزش عالی نیز بسیار محدودتر از مردان بود. در سال ۱۹۷۶ زنان فقط ۳۰ درصد دانشجویان تحصیلات عالی را تشکیل می دادند. علاوه بر این، زنان از طریق سیاست های دولت تشویق می شدند که وارد حرفه های به اصطلاح زنانه شوند و هنگام تلاش برای ورود به مشاغل سنتی تحت سلطه مردان، با تبعیض و حقوق کمتری روبرو شدند. همچنین عدم حضور چشمگیر زنان در مشاغل برتر تصمیم گیری وجود داشت. در نتیجه عدم موفقیت دولت در به چالش کشیدن موثر الگوهای نابرابری زن و مرد، نوسازی نتوانست ادغام

اولین دولت ملی گرایانه پس از مشروطیت که توسط رضا شاه پهلوی (۴۱-۱۹۲۵) تأسیس شد، قصد داشت ایران را از یک جامعه وابسته و عقب مانده به یک دولت ملی مستقل مدرن تبدیل کند. (آبراهامیان، ۱۹۷۸). این امر منجر به تحولات متعددی با پیامدهای فوری و طولانی مدت برای زنان شد. نکته اصلی در این موارد، البته ظهور خود دولت به عنوان ابزاری برای اصلاحات اجتماعی بود. دولت با اتخاذ یک رویکرد قدرتمند و متمرکز در اجرای سیاست، مسئولیت بهداشت، رفاه و آموزش مردم را به عهده گرفت. یک سازمان زنان با حمایت دولتی تأسیس شد تا بتواند راه را برای رهایی زنان هدایت کند، تحولی که به یک دوره از فعالیت های مستقل زنان خاتمه داد. (نجم آبادی، ۱۹۹۱)

اصلاحات معرفی شده توسط رضاشاه شامل اقداماتی از جمله رونمایی، ارائه آموزش رایگان و گشودن فرصت های شغلی برای زنان بود. این اصلاحات از اوایل قرن، هدف فعالان زن بوده است. اما آرمان دولت در ایجاد این تغییرات، دستیابی به پیشرفت ملی از طریق ساخت قانونی زنان به عنوان شرکت کنندگان اجتماعی، مادران تحصیل کرده و همسران مطیع بود. مورد اخیر به عنوان یک افتخار ملی قلمداد می شد و احساساتی را که اصرار بر جنبش زنان تابع دولت داشت، تکرار می کرد.

سیاست دولت در مورد مشارکت اجتماعی زنان، اما تغییر معناداری را در پی داشت که علیرغم مخالفت شدید دستگاه شیعه، اجرا شد. در مقابل، سیاست خانواده، فاقد چنین تعهدی بود و نوسازی خانواده به تدوین احکام سنتی شیعه در مورد وضعیت زنان محدود می شد. قانون مدنی ۱۹۳۶، تعدد زوجات را تأیید کرد، حق طلاق و حضانت را به مردان داد، زنان از سفر یا ورود به تحصیل و کار بدون اجازه شوهر و غیره ممنوع کرد. قوانین خانوادگی دهه ۱۹۳۰ با کدگذاری مناسبات مردسالارانه رایج و مورد حمایت مذهبی، قدرت روحانیون بر خانواده را تقویت کرد.

با پایان سلطنت رضاشاه، بیشتر نیروهای سکولار و اسلامی که ابزار سیاست های نوسازی شاه شده و توسط دولت انتخاب شده بودند، به مخالفت با سرکوب و روش های خلاف قانون اساسی پرداختند. این مخالفت، که جنبش زنان ناراضی را در بر می گرفت، بار دیگر پیرامون خواستار قانون اساسی در ایران جمع شد. (کدی، ۱۹۸۱) علی رغم رنگ و بوی ملی گرایی رژیم رضاشاه، سیاست های نوسازی وی نه منجر به تغییر اقتصادی معنی دار شد و نه استقلال سیاسی.

پس از کناره گیری رضاشاه، دولت پهلوی دوم که پسرش محمدرضا شاه (۷۹-۱۹۴۱) تأسیس کرد، همان الگوی سرکوب سیاسی، مدرنیزاسیون اجتماعی و تسلیم دخالت غرب شدن را ادامه داد. مداخله غرب در امور داخلی ایران در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به اوج خود رسید. نیروهای متفقین به دلیل همدردی رضاشاه با نازی ها، او را در سال ۱۹۴۱ کنار زدند و پسر فرمانبردارش (از این پس شاه) را به جای او قرار دادند.

علاوه بر این، در دهه ۱۹۵۰، انگلیس و ایالات متحده از عدم موفقیت شاه در جلوگیری از انتقال قدرت سیاسی به تنها نخست وزیر مشروطه خواه در ایران از زمان انقلاب مشروطه، یعنی محمد مصدق، وحشت کردند و به طور مشترک بر ضد او کودتا کردند. در طی این دهه ها ایران توسط نیروهای انگلیس و ایالات متحده به مناطق نفوذ تقسیم شده بود. پس از سقوط مصدق، که رهبر

کامل زنان را در روند توسعه ملی به وجود آورد. (سازمان زنان ایران، ۱۹۷۵؛ مرکز آمار ایران، ۱۹۷۶، ۱۹۸۰) سرانجام با توجه به خانواده، مطالبات زنان به قانون خانواده منجر شد. قانون حمایت از خانواده ۱۹۶۷ و ۱۹۷۵ با هدف جلوگیری از افراط قدرت مردان در خانواده، از طریق ایجاد دادگاه حمایت از خانواده تصویب شد. (بک و کدی، ۱۹۷۸) طلاق و حضانت به صلاحیت دادگاه ها رسید و دلایلی که زنان می توانستند طلاق را شروع کنند تا حدودی وسعت یافت. تعدد زوجات با الزام شوهر برای درخواست مجوز برای گرفتن همسر دوم و موافقت همسر اول خود به دادگاه مطرح شد. حداقل سن ازدواج برای مردان به بیست سال و برای زنان هجده سال افزایش یافت. (فتحی، ۱۹۸۵) سقط جنین نیز در شرایط خاص قانونی شد. بهبودهای حاصل از این اصلاحات، اما محدود باقی ماند.

مبارزات برای رای گیری سرانجام در سال ۱۹۶۳ به ثمر نشست زمانی که برای اولین بار زنان به طور کامل از حق رای دادن برخوردار شدند. سیاست های دولت در زمینه آموزش و اشتغال موقعیت نسبی زنان را بهبود بخشید اما تأثیر چندانی در توازن قدرت بین زنان و مردان نداشت.

قانون حمایت از خانواده، به نظریه زنان به عنوان اموال مرد، ادامه داد. تغییرات خانوادگی در دوران پهلوی فقط سطح مسئله نابرابری زن و مرد را خراشید و بیش از آنکه قانون تغییر اساسی کند، هدفش مهار افراط در قدرت مرد، در خانواده بود. هدف از سیاست جنسیتی پهلوی، حذف روابط مردسالارانه نبود که به سادگی آنها را مدرن سازی کند.

واکنش نیروهای سیاسی به رژیم سرکوبگر شاه و اقدامات نوسازی دو برابر بود. در حالی که برخی از نیروهای اپوزیسیون، چه سکولار و چه اسلامی، به لطایف الحیل توسط این سیستم جذب شدند، برخی دیگر به شدت از دولت بیگانه شدند. تشیع نسبت به جایگاه خود در سیستم سیاسی ایران، دستخوش یکسری تحولات شده بود و دستور کار آن در مورد جنسیت، در تعامل با سایر نیروهای سیاسی مورد بازنگری قرار گرفته بود. (اخوی، ۱۹۸۰) هنگامی که تقاضای دولت مشروطه در مواجهه با دولت قدرتمند خودکامه، که مورد حمایت ایالات متحده بود، معنای خود را از دست داد، به تدریج جای خود را به تقاضای سرنگونی خاندان پهلوی داد. (فیشر، ۱۹۸۰) از آنجایی که دولت ادعای آزادی زنان کرده بود و مخالفان سکولار سیاست جنسیتی، جایگزینی برای دولت ایجاد نکرده بودند، جنبه جنسیتی مطالبه برای سرنگونی دولت پهلوی به مخالفان اسلامی رسید.

ظهور تشیع به عنوان یک نیروی سیاسی محبوب در دهه ۱۹۷۰ مشتمل بر درخواست از زنان برای رد غرب زدگی بود. استثمار زنان تحت عنوان «اشیای جنسی» به عنوان محصول وابستگی اقتصادی و فرهنگی ایران به غرب شناخته شد. از زنان خواسته شد تا از الگوی شیعه جدید زنان که اصالت و استقلال را نشان می دهد، استقبال کنند و بر نقش مضاعف زنان به عنوان مادر و انقلابی

تأکید کنند. (نجم آبادی، ۱۹۸۷) تقاضای رادیکال سرنگونی رژیم پهلوی و سیاست های جنسیتی این کشور برای زنان مذهبی و سکولار اعتبار یافت زیرا این امر نوید آزادی سیاسی، برابری اقتصادی، عدالت اجتماعی، تمامیت فرهنگی و تحقق شخصی را می داد. این باعث مشارکت گسترده زنان در انقلاب ۱۹۷۹ ایران شد که منجر به سرنگونی سلسله پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی شد. (نشاط، ۱۹۸۳)

انقلاب ۱۹۷۹ دومین تلاش در این قرن برای تعریف و تغییر رابطه موجود بین غرب با هدف استقرار استقلال و دموکراسی در ایران بود. اما در حالی که اولین تلاش یعنی انقلاب مشروطه از ۱۱-۱۹۰۶، مبتنی بر تقاضای استقلال سیاسی و اقتصادی و هدف آن دستیابی به این هدف از طریق الگوهای مدرنیته غربی بود، اما در انقلاب اخیر تأکید بر دستیابی به استقلال فرهنگی از طریق ساخت یک الگوی اسلامی بومی و اصیل مدرنیته و پیشرفت در ایران بود. علاوه بر این، در حالی که چاشنی اولین گفتمان انقلابی، ملی گرایی لیبرال بود، جنبش انقلابی دوم اعتبار خود را به ناسیونالیسم فرهنگی داد. پذیرش ایدئولوژی اسلامی توسط رهبری انقلابی، بسیار با مسئله ارتباط ایران با غرب و مظاهر داخلی آن مرتبط بود. نقش مدرنیسم شیعه و رادیکالیسم، در بسیج انقلابی یک نقش اساسی بود. با مسئله سازی امپریالیسم فرهنگی، فرهنگ جدید انقلابی و اصیل مسلمان ساخته شد که مورد توجه بخش های وسیعی از جمعیت شهری قرار گرفت.

قانون حمایت از خانواده به نظریه زنان به عنوان اموال مرد، ادامه داد. تغییرات خانوادگی در دوران پهلوی فقط سطح مسئله نابرابری زن و مرد را خراشید و بیش از آنکه قانون تغییر اساسی کند، هدفش مهار افراط در قدرت مرد، در خانواده بود. هدف از سیاست جنسیتی پهلوی، حذف روابط مردسالارانه نبود که به سادگی آنها را مدرن سازی کند.

در این زمینه، انقلاب ۱۹۷۹ در ایران، به دور از بازگشت به اسلام سنتی، نشان دهنده تداوم تاریخی در بازنگری در مطالبات سیاسی ایران قرن بیستم و ویژگی تاریخی در ایجاد اتحاد جدید بین اسلام و ملی گرایی بود که سنگ بنای سیاست های جنسیتی جمهوری اسلامی شد.

زنان و ضد امپریالیسم در گفتمان جمهوری اسلامی
انقلاب ۱۹۷۹ از آشوب انتقالی دو ساله عبور کرد که در آن نیروهای مختلف سیاسی اسلامی، ملی گرا و چپ برای دستیابی به قدرت دولت با هم رقابت می کردند. این مبارزه قدرت یک مبارزه خشن بود و سرانجام در سال ۱۹۸۱ به برتری کامل رهبری آیت الله خمینی و سرکوب کامل مخالفت های داخلی توسط دولت اسلامی انجامید. (بخاش، ۱۹۸۴؛ میل، ۱۹۸۲)
قانون اساسی جمهوری اسلامی محصول این روند مبارزه قدرت و سرکوب سیاسی بود. (الگار، ۱۹۸۰) در آن جایگاه برجسته ای به زنان داده و زنان را به عنوان مادر و شهروند تعریف می کند و

روند رمزگذاری اوضاع اجتماعی و سیاسی نزدیک، ترسیم شد. دوم، گفتمان اسلامی سازی به صورت یکپارچه توسعه نیافت. اگرچه چارچوب آن در تقابل با سیستم پهلوی و مفاهیم بیگانه غربی مربوط به جنسیت، تنظیم شد، با این وجود سیاست اسلامی سازی به روش ناهمگن و خلق الساعه و سرسری توسط منابع مختلفی با منافع متفاوت و گاه متضاد تدوین شد. مباحثات سیاسی و منازعات قدرت بین جناح های مختلف اسلامی منجر به غلبه برخی از مفاهیم اسلامی سازی در مقابل برخی دیگر شد. سوم: گفتمان اسلامی سازی نه تنها در رابطه با تدوین سیاست بلکه در رابطه با اجرا نیز با بحران جدی روبرو شد. سرکوب سیاسی، مبارزات قدرت و رکود اقتصادی بر توانایی دولت در تعیین سیاست های منسجم و اطمینان از اجرای موثر آنها تأثیر گذاشت. در نتیجه همه اینها، آنچه به عنوان اسلامی در رابطه با جنسیت پذیرفته شد و یا نشد، فرهنگ سیاسی رادیکال و واقعیت های اقتصادی آن زمان توسط رابطه قدرت پس از انقلاب تعیین شد.

ظهور تشیع به عنوان یک نیروی سیاسی محبوب

سیاست های جنسیتی جمهوری اسلامی در چارچوب زمینه های اجتماعی فوق تدوین و اجرا شد. تحقق خانواده و ملت اسلامی شامل اسلامی سازی گسترده زنان بود (طبری و یگانه، ۱۹۸۲). در ابتدا این امر مستلزم تدوین خانواده اسلامی بود. سیاست های مربوط به ازدواج، تنظیم خانواده، روابط خانوادگی، طلاق و حضانت برای اسلامی سازی و استاندارد سازی خانوار ایرانی تدوین شد (فتحی، ۱۹۸۵؛ حائری، ۱۹۸۹). مرتبط با این روند، تعیین میزان مشارکت زنان در توسعه ملی بود. سیاست هایی در زمینه آموزش، اشتغال و مشارکت سیاسی زنان تدوین شد تا اطمینان حاصل شود که ملت اسلامی همچنان از ویژگی های خلاق و پرورشی شهروندان زن خود بهره مند می شود.

جنبه سوم: روابط جنسیتی اسلامی مربوط به شکل گیری استراتژی هایی بود که خانواده و ملت را در رابطه با زنان حفظ کند. سیاست های مربوط به تفکیک جنسیتی و مجازات زنا برای جنسیت زدایی در ارتباط اجتماعی زن و مرد و محافظت از حریم خانواده اسلامی تدوین شد (افشار، ۱۹۸۸؛ نجم آبادی، ۱۹۹۱).

خانواده

اسلامی سازی موقعیت زنان بالغو سریع دادگاه های خانواده و قانون حمایت از خانواده توسط آیت الله خمینی آغاز شد. این امر عملاً وضعیت قانونی زنان در خانواده را به قوانین خانواده در دهه ۱۹۳۰ برگرداند که آیت الله خمینی آن را صحیح و اسلامی می دانست. سیاست های تنظیم خانواده رژیم پهلوی نیز کنار گذاشته شد، سقط جنین غیرقانونی شد و خانواده های پرجمعیت تشویق شدند. با این وجود، علیرغم لغو اولیه قوانین خانواد پهلوی، جمهوری اسلامی به تدریج به سمت احیای مجدد آنها حرکت کرد. (زن روز، اطلاعات، کیهان هوایی، ۱۹۷۹/۸۹) این تغییر حداقل از دو منبع مخالفت ناشی شد.

اولین آنها لابی معتدلی بود که شامل جنبش زنان اسلامی و همچنین جناح های مختلف حاکم در مراحل مختلف جمهوری اسلامی بود. در نتیجه این لابی، دادگاه خانواده، معروف به دادگاه مدنی ویژه، احیا شد و رسیدگی به طلاق به آن واگذار شد. با

استقرار یک ملت اسلامی را منوط به اسلامی سازی موقعیت زنان می داند. قانون اساسی، زن ایده آل اسلامی را در تقابل با ارزشهای غربی زنانه بنا نهاد. این مجموعه از روابط مردسالارانه که کنترل مردان بر زنان در خانواده را تقویت می کند، حمایت می کند، در حالی که زنان حق حضور فعال در جامعه را دارند. در آن ادعا شد که جامعه جدید اسلامی برای زنان به عنوان نگهدارنده خانواده و ملت ارزش قائل خواهد شد و به آنها حق می دهد استعدادهای (غریزه های) طبیعی خود را انجام دهند و همچنین در زندگی اجتماعی شرکت کنند.

با این حال، گزینه اسلامی که در مخالفت با مفاهیم بیگانه غربی در مورد موقعیت زنان توسط قانون اساسی مطرح شده بود، دور از یک ساختار ناب اسلامی بود. برعکس، قانون اساسی از انواع مدل های بومی و غیر بومی زن وام گرفته و مصالحه بین مجموعه های متضاد عقاید را منعکس می کرد. در واقع، این زمینه پوپولیسم انقلابی و ضد امپریالیسم بود که تعیین می کرد، کدام مفاهیم و ایده ها در مورد زنان به عنوان «اسلامی» به قانون اساسی راه یابد و یا کدام یک به عنوان «غیر اسلامی» کنار گذاشته شوند و این نتیجه، کاملاً معکوس با تاریخ مخالفت روحانیون در مورد مشارکت زنان در جامعه بود. همان روحانیانی که در دهه ۱۹۶۰ به دلایل مذهبی به حق رای زنان اعتراض داشتند، در دهه ۱۹۸۰ آماده بودند که به نام اسلام به زنان حق رأی دهند.

در دهه ۱۹۷۰ مشتمل بر درخواست از زنان برای رد غرب زدگی بود. استثمار زنان تحت عنوان «اشیای جنسی» به عنوان محصول وابستگی اقتصادی و فرهنگی ایران به غرب شناخته شد.

از زنان خواسته شد تا از الگوی شیعه جدید زنان که اصالت و استقلال را نشان می دهد، استقبال کنند و بر نقش مضاعف زنان به عنوان مادر و انقلابی تأکید کنند. تقاضای رادیکال سرنگونی رژیم پهلوی و سیاست های جنسیتی این کشور برای زنان مذهبی و سکولار اعتبار یافت زیرا این امر نوید آزادی سیاسی، برابری اقتصادی، عدالت اجتماعی، تمامیت فرهنگی و تحقق شخصی را می داد.

این باعث مشارکت گسترده زنان در انقلاب ۱۹۷۹ ایران شد که منجر به سرنگونی سلسله پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی شد.

پس از تثبیت قدرت دولت توسط اسلام گرایان و استقرار گفتمان اسلامی سازی، دولت برای اجرای روابط جنسیتی قانون اساسی و به فعلیت رساندن خانواده آرمانی اسلامی پیشنهاد شده در آن، اقدام کرد. به هر حال، این امر بر خلاف چارچوب تنوع اسلامی، مبارزات قدرت، سرکوب سیاسی، کنترل ایدئولوژیک، رکود اقتصادی، جنگ و ویرانی و انزوای بین المللی بود. (میلانی، ۱۹۸۸). سیاست جنسیتی دولت اسلامی کپی مستقیم قرآن، شریعت یا هرگونه سیاست قبلی جنسیت اسلامی نبود. برعکس، این نتیجه تعدادی از عوامل و فرآیندهای عینی بود.

نخست، گفتمان اسلامی شدن به عنوان وقایع توسعه یافته در جامعه پس از انقلاب ساخته شد. برداشت های تاریخی از جنسیت در